**رویای بهشت و خلود در زمین/ قسمت سوم**

پدید آورنده : محمد حسنی ، صفحه 23

|  |
| --- |
| 3. اصل مبحث شرق شناسی نیز از دیگر نمودهای حضور ترانسفورمیسم در موجودیت تمدن غرب است. به طور خلاصه باید گفت که شرق شناسی، مصادره تاریخ اقوام و تمدن های پیشین، به نفع نظام مطلق انگار و استیلاطلب غربی و از اصول استعمار است.  غرب نمی تواند ببیند در ذهن و تفکر انسان ها، تصوری از وجود تمدن و شکوفایی انسانیت (در جنبه های گوناگون آن) در گذشته، وجود دارد. این گونه نظریه پردازی ها(ی تکاملی)، زمینه را برای حذف این ذهنیت بشری آماده می کند.  «تمکین در مقابل این واقعیت [تکامل پندار و عمومیت یافته] ضمنا تلقی انسان جدید را نیز از دوران های قبلی تاریخ خود، در قبال سایر تمدن ها و اشکال زندگی تغییر خواهد داد» و غرب را به صورت تنها تمدن واقعی و انسانی و کمالمند مطلق نشان خواهد داد. دیگر همه به سوی قبله غرب نماز خواهند گزارد و به سوی تنها قبله پیشرفت حرکت خواهند کرد. دیگر هیچ تمدن و فرهنگ ارزشمند دیگری نیز وجود ندارد تا خیل بشر یاد آن تمدن کند و موجودیت اومانیسم را به خطر افکند.  4. این تلقی حیوان پندار، برای صیرورت تاریخی بشر، صورت بخش عمده نظام های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز شده است. با این طراحی، جامعه بشری همچون جنگلی است که بر اساس اصل تنازع بقا، قوی ترها می برند و ضعفا می بازند و ماده اولیه برای رشد (شکم چرانی و شهوت رانی و توسعه طلبی) قوی ترها می شوند. «اندیشه اجتماعی لیبرالی، تحقق شکلی داروینیسم اجتماعی و صورتی از تنازع بقا در عرصه روابط انسانی است؛ زیرا لیبرال ها معتقدند که دولت و جامعه باید با کمال خونسردی شاهد رقابت آزاد سرمایه های بزرگ با سرمایه های اندک باشند. لیبرال ها هرگونه دخالت در جهت حمایت از اقشار کم درآمد را محدودیت آزادی یا به هم خوردن نظم طبیعی جنگل حیوانات می نامند. [اگر می بینید که در تمام نشست های سازمان تجارت جهانی مثلاً بر حذف سوبسید در تمام کشورها و حتی کشورهای اروپایی تأکید می شود، در همین راستا قرار دارد.] زیرا معنای لیبرالی آزادی با امپریالیسم و استثمار ملازمه دارد».  موارد رسوخ اندیشه های داروینی و ترانسفورمیستی در تمدن غرب و ساختارهای عینی آن فراوان است و ما به همین مقدار بسنده می کنیم. با این توضیح، تا حدودی روشن می شود که غرب، هویت دست ساز تاریخی خویش را با چه معیارهایی برگزیده است.  انگاره های تاریخی غرب که از نوعی الهیات تاریخ گرفته شده، آمیخته با همین خرافه های مدرنی است که به نمونه ای از آن ـ یعنی نظریه تکامل داروینی ـ اشاره کردیم. غرب، تاریخ خود را براساس اندیشه ترقی بر یک سیر خطی و ممتد و صعودی معنا می کند. بدین ترتیب، ملاک و معیار تازه ای برای رشد و تکامل می آورد. براساس این نگاه، هرکه در گذشته بوده، در دوران های پس از خود، عقب مانده تر و پست تر است. بشر غربی در این دوران سربرآورده و بر آن است تا همه قرن ها را آن گونه نشان دهد که در دوران حاضر، خودش، در قله و اوج قرار گیرد. بنابراین، تاریخ تکامل ابزار و تمتع جویی و استیلاطلبی بر طبیعت را به عنوان مطلق تاریخ انتخاب کرده است. امروزه تاریخ به معنی تاریخ تمدن و تاریخ تکنیک است. بنابراین، بدون اینکه هیچ قیدی آورده شود، دوران تاریخی را با همین معیار از هم جدا می کنند: عصر حجر، عصر آتش، عصر چرخ، مفرغ و یا موج کشاورزی، موج صنعتی، موج ارتباطات و اطلاعات، عصر ماهواره، عصر کامپیوتر و... . با این تعریف، تاریخ پیامبران و تاریخ تکامل معنوی و ایمان بشری و تاریخ تحول نسبت انسان با حقیقت حق به کلی از کتاب تاریخ حذف می شود. پیدایش این گونه نگرش به تاریخ، اگرچه متعلق به دوران جدید است، ولی ریشه های آن را می توان در یونان باستان و حتی در اندیشه های حکمای مسیحی از جمله سن آگوستین و اخلافش نیز جست وجو کرد.  باید گفت نوع نگاه به تاریخ در اندیشه اسلامی کاملاً آمیخته و برگرفته از متن آموزه های دین است. در اندیشه معنوی و به ویژه در حکمت اشراقی و معنوی، تاریخ نه خطی و ممتد بلکه دوری و صعودی معنا می شود. بی شک، نظام خلقت بر یک نگاه چرخشی و تذکرآمیز استوار گردیده؛ گردش شب و روز گردش زندگی و به ویژه گردش فصل ها، چرخش کرات، سیستم فیزیولوژیکی بدن، پیدایش انسان از خاک و بازگشت به او (جسمی) و از خدا بودن انسان و بازگشت به سوی او (انا للّه و انا الیه راجعون) (روحی) و نمونه های بی شمار دیگر، بیانگر همین مطلبند.  اگر دقت کنید، موارد بیان شده، از جمله موضوع هایی است که قرآن کریم بر آنها به عنوان آیه و نشانه های الهی تأکید می کند. این همه تأکید بر چرخش حیات و شب و روز و فصل ها و...، نشان آن است که تاریخ نیز از نظر کلی، شب و روز و فصل هایی دارد که ماندگاری آن را تضمین می کند. باید گفت این فصول و شب و روز تاریخی و مدت آنها برخلاف نظام چرخشی طبیعت ـ که جبراً وجود دارند ـ به دست انسان ها تعیین و ساخته می شود. دوران جهالت و دوران نورانیت معنویت و بعثت پیامبران و سیلان میان این دو زمانه، شب و روز و چرخش تاریخ را شکل می دهند. روی آوردن انسان ها به پیامبران و در نهایت، دین داری آنان به صورت نور منتشر می شود و روی گردانی از دین و ولایت حق، بشر را به گمراهی می برد.  عبرت آموزی و تذکر تاریخی نیز که گوهر دین بر آن تأکید دارد، تنها در چنین بستری قابل تحقق است. سنت های الهی در همه جنبه های فردی و اجتماعی آن تغییر و تبدیل ناپذیر هستند و به همین دلیل است که انسان در هر دوره ای با ویژگی های خود، نمی تواند از دایره این سنن خارج شود و اینها در مجموع، اوج و فرود تاریخ معنویت را شکل می دهند.  اندیشه دوری تاریخ، در قرن اول اسلامی با پذیرفتن علوم هرمسی (هرمس بنابر گفته های افراد گوناگون، همان ادریس نبی(ع) است که صاحب حکمت بوده و نام وی دو بار در قرآن در سوره انبیا: 85 و مریم: 56 آمده است) وارد مکتب تشیع گردید و سبب شد دانشمندان شیعه، پیرو نظریه ای کلی درباره طبیعت و مفهوم دوری زمان شوند که این نظریه مرکب از ادوار مشابه و نهضت طبی بقراط به همراه کیمیا است. به همین دلیل، آنان در مقابل برخی عقاید فلسفی ارسطو و برخی نکات طبیعیات وی قرار گرفتند (مقصود از مفهوم دوری زمان، تکرار عینی رخدادها نیست، بلکه حضور سنن الهی است که فتنه ها و آزمایش ها، انسان ها و جوامع را همانند می سازد و...).  از جمله مهم ترین عناصر تذکر و اعتبار که در دو جریان دینی و سکولار، دو گونه بازتاب کاملاً متضاد به وجود آورده، مسئله مرگ است. مرگ در اندیشه معنوی، یک آغاز اساسی است و نه پایان همه چیز. در حالی که مرگ همه آن چیزی است که غرب از آن می گریزد و از فکر آن هم به وحشت می افتد. هراس انگیزترین کابوس های بشر غربی درباره مرگ است. بنابراین، از هر وسیله ای برای فراموشی نسبت به این مسئله استفاده می کند، به گونه ای که هیچ عاملی در زندگی، مرگ را به یاد نمی آورد. حال آنکه مرگ آگاهی، شاهراه معنویت است که حضور پیوسته اش، ملاک تکامل و تقوا و مورد تأکید قرآن کریم و کلام اهل بیت(علیهم السلام) است. به هرحال، تنزل ساحت انسان غربی و تحول معرفتی او نسبت به تاریخ و گردش زمانه و مبدأ و معاد پاسخ مدرن به پرسش «از کجایی» و «به کجایی»، کل زندگی، او را متأثر ساخته و هویت تاریخی او را به شکلی کاملاً خود بنیاد و مستقل از وحی پایه ریزی کرده است. خلاصه کلام این است که هر جا غرب می خواهد انسان ها را در وهم غرق کند، به رسانه ها و به ویژه رسانه های تصویری روی می آورد. ما در بخش دوم کتاب به نسبت توهم و رسانه مدرن خواهیم پرداخت. باید گفت از این نظر، تناسبی جدی میان نشر اندیشه های ترانسفورمی و تکاملی و نیز اندیشه ترقی با رسانه های مدرن و به ویژه سینما و تلویزیون وجود دارد. اگر مباحث این کتاب معطوف به شناخت رسانه ها نبود، بازهم به اینجا می رسیدیم که آنچه در القا اندیشه های تکامل حیوانی انسان، نقش اصلی و بی مانند و سحرکننده را داراست، همان سینما و تلویزیون است.  فیلم هایی که درباره انسان های اولیه ساخته می شود، مستندهای باستان شناسی، توجیهات هپروتی به ظاهر علمی، کارتون های سینمایی و تلویزیونی، تبلیغات تجاری تلویزیونی و برنامه های طنز و... ، همه مبلغ این نظریه کفرآمیز هستند. مردم کتاب های دانشمندان را نمی خوانند و حوصله بحث های علمی را ندارند، ولی به سینما می روند و همیشه تلویزیون تماشا می کنند. بدین وسیله که این تلقیات وارد ذهن عامه انسان ها می شود. به جز این، اگر این مباحث از راه آکادمیک بررسی می شد، شاید نظریه تکامل تا کنون صدها بار کفن پوسانده بود. کارتون های فراوانی در برنامه های کودک دیده ایم که انسان های اولیه به شکل بوزینه نشان داده می شوند. وانگهی سریال های مطرح کارتونی نیز مانند تام و جری، پلنگ صورتی و... دست کم چند قسمت از برنامه هایشان، سفر تاریخی به دوران های آغازین زندگی بشر بوزینه سان و زندگی در کنار آن وحشی ها! را نمایش می دهند.  امروزه، اندیشیدن با معیار تکاملی حتی در جامعه اسلامی خودمان و در میان دوستان و آشنایان دیندار، امری رایج و بدیهی است. گویا وحی منزلی است که هیچ خدشه ای به آن وارد نیست و حتی با پرسش دراین باره و برخورد با این برداشت عوام مردم، ممکن است به از دست دادن مشاعرتان متهم شوید و البته نبایستی تعجب کنید؛ زیرا این از معجزات تلویزیون است.  باید دانست که بشر و به دنبال آن، جوامع بشری در پی امتداد تاریخی خویش می زییند و این نیز ریشه در فطرت انسان دارد؛ همان بخش از فطرت که علاقه انسان به داستان را پدید می آورد. انسان ها داستان می خوانند تا زندگی خویش را در امتدادی که داستان به آنها می دهد، معنا کنند. داستان، مثالی از زندگی است و هویت بخش انسان. قرآن نیز با مبانی و روشی متفاوت از داستان پردازی های مرسوم، به نقل قصص اقوام و پیامبران و گذشتگان پرداخته است تا فطرت انسان را که در پی یافتن هویت تاریخی خویش است، با این شیوه راهنمایی کند. «گذشته، حال و آینده افراد انسانی، واقعیتی است ممتد که جز قسمت کوتاهی از آن، در پرده ای مه آلود از ابهام و تردید و وهم گم شده است.» سینما و تلویزیون با فرصتی که یافته اند، تردید ذهن غیرمتعین (تعیین را در اینجا معنای تصور ثابت و واضح معنا کنید) او را، با وهم متعین رسانه ای پاسخ می گویند و معمولاً برای او هویت و پیشینه ای دروغین می سازند. من تاریخی تراشیده شده برای انسان معاصر، به وسیله رسانه های مدرن، رفتار مطلوب شهروند مطیع دهکده جهانی را دنبال می کند. بنابراین، از این منظر، تطابق با واقعیت های تاریخی هیچ اهمیتی نمی یابد.  چنین است که نظریه تکامل، تحریف ها و انگاره های دست ساز تاریخی در بازتاب رسانه ای اهمیت بسیاری یافته است. اینجا است که رسانه جامعه اسلامی می تواند نقش بسیار مثبت و بی مانندی را ایفا کند. می توان هویت درست تاریخی را که منطبق با سنت های الهی و تاریخ زندگی معنوی و سرشار از عبرت های مفید است، به انسان هدیه کرد و در این مورد، چه وسیله ای بهتر از رادیو و تلویزیون؟!  **5. استعمار (پرسش از ثروت غرب)**  **ثروت غرب از کجا است؟**  بشر امروزی، تمدن غرب را نتیجه دگرگونی دانش تجربی و در امتداد تکامل بشری می داند و تاریخ غرب را آن گونه که برای او تقریر کرده اند، می بیند و آنچه برایش تقریر شده، چیزی جز تاریخ تحول ابزار نیست که آن را تاریخ تمدن نام نهاده اند.  تاریخ تمدن غربی بر مبنای شرایط قرن نوزدهم، در آکادمی رسمی غرب تدوین شده است، ولی حقیقت آن است که تاریخ شکل گیری تمدن غرب، رازهای بسیار مهم و اساسی دارد که در ایجاد تمدن امروزی نقش حیاتی داشته اند. یکی از مهم ترین رازها، نحوه انباشت سرمایه در غرب است که روی دیگر سکه استعمار به شمار می رود.  متأسفانه ما از غرب فقط وجوه سانتی مانتال و آکادمیک آن را، آن هم نه به گونه ماهیت شناسانه، بلکه به گونه ای سطحی و مبهم می بینیم و نتیجه این وضعیت به هر دلیل که باشد (مثلاً به این دلیل که غرب فقط این وجوه به ظاهر منطقی خود را نمایش داده و به تحریف واقعیات شوم درباره خود پرداخته است یا اینکه ما خود درباره داستان غرب در بسیاری از وجوه به غفلت زده ایم)، گمراهی توده های عظیم تمدنی و فرهنگی دیگری است که در رویارویی با غرب قرار دارند. مثلاً ما فرانسیس بیکن را یک فیلسوف و اندیشمند غربی می دانیم، ولی نمی دانیم که وی از سرمایه گذاران کمپانی استعماری ویرجینا و از سهام داران کمپانی نیوفاوندلند بوده که از جمله فعالیت های آنان، شکار انسان های مظلوم در آفریقا و تصرف آنان به صورت برده و به کارگیری در مزارع بزرگ به نام پلانت بوده است. همین کمپانی ها و نمونه های دیگر از این دست، در کمپانی سفاک و استعمارگر هند شرقی ادغام شدند. نظریه پردازی های بیکن در واقع به طور مستقیم از توسعه طلبی های ماوراء بحار اثر می پذیرد. او رساله ای به نام درباره پلانت ها نوشت که در آن، از سرمایه گذاری درازمدت در مستعمره ها دفاع می کرد. نیوفاوندلند (سرزمین نو یافته)، جزیره ای است بزرگ در شمال کانادا و پر از منابع طبیعی که نخستین مستعمره انگلیسی ها به شمار می رود. بیکن، چنان شیفته سرمایه گذاری در مستعمره خود بود که می گفت: «شیلات نیوفاوندلند ارزشمندتر از معادن پرو است.» بیکن تنها اندیشمند انگلیسی سهیم در کمپانی های غارتگر ماوراء بحار نبود. در نسل بعد، تعداد زیادی از این نظریه پردازان، از جمله جان لاک، استاد آکسفورد و اندیشه پرداز نامدار لیبرالیسم ظهور کردند.  باز برای تأکید، این پرسش اساسی را مطرح می کنیم: آیا به راستی بر بنیاد تاریخ تحول دانش و فن و اندیشه فرهنگ می توان به تبیین فرآیند پیدایش تمدن جدید غرب نشست، بی آنکه مدیران و سرمایه گذاران اصلی این تکاپو و منشأ سرمایه و اهداف آنان را شناخت؟ به راستی، آیا بدون سیلان ثروتی که از راه تاراج ماوراء بحار به محدوده های کوچکی از قاره اروپا سرازیر شد، چنین شکوفایی در دانش و فن و اندیشه امکان پذیر بود؟! ما ایرانیان از رنسانس اطلاعات بسیاری داریم، ولی خاندان مدیچی و دیگر کانون های سیاسی و تجارتی و مالی اروپایی آن دوران؛ یعنی جاعلان و حاملان فرهنگ رنسانس را کمتر می شناسیم. این رشته سر دراز دارد و از تاریخ پنج سده اخیر، نمونه های فراوان می توان نام برد. ما آلفرد نوبل، بنیان گذار جایزه نوبل را خوب می شناسیم، ولی کمتر می دانیم که خانواده نوبل، مالکان منابع نفت بادکوبه بودند (که به تأسیس مجتمع نفتی رویال داچ شل انجامید). این شناخت یک رویه امروزه نیز ادامه دارد. ما سر آیزایا برلین را خوب می شناسیم و با شور و اشتیاق، آثار او را به فارسی ترجمه می کنیم یا می خوانیم، ولی نمی دانیم که این اندیشه پرداز نامدار یهودی معاصر، داماد خاندان گوئنز برگ (از اعضای برجسته الیگارشی یهودی مستقر در روسیه تزاری، از بانکداران درجه اول این سرزمین، خویشاوند دو خاندان زرسالار ساسون و هرش، شریک یاکوب پولیاکوف بودند) و دوست ویکتور روچیلد (از خاندان های زرسالار و استعمارگر) بود.  البته ما از این «نمی دانیم»ها بسیار نمی دانیم و همین مطلب، جوامعی چون جامعه ما را درباره غرب به جهل مرکب مبتلا ساخته و نقش رسانه ها صد البته در این قلمرو، اساسی بوده است. شست وشو و تحریف حافظه تاریخی ملت ها، عنصر مهمی است که در ارتباط با کارکرد مدرنیستی رسانه های تکنولوژیک بایستی مورد توجه قرار گیرد. ما در اینجا نمی توانیم بحث مفصلی درباره غارتگری و استعمار غرب علیه ملت های دیگر داشته باشیم، ولی با برخی مؤلفه های اساسی آشنا می شویم و در این زمینه از کتاب بسیار نفیس و ارزشمند و بی نظیر زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، نوشته استاد ارجمند عبداللّه شهبازی یاری می جوییم:  در واپسین سال های سده پانزدهم میلادی، ایزابل، ملکه خون ریز کاستیل به همراه شوهرش، فردیناند، شاه آراگون، با سپاهی عظیم به سوی آخرین بقایای دولت های مسلمان اندلس حرکت کرد (و به شکل وحشتناکی شهر مالقه (مالاگا) را به تسخیر درآورد) و 12 هزار تن از سکنه آن را به بردگی بردند. در دوم ژانویه 1492 م. شهر غرناطه (گرانادا) پس از محاصره ای سخت و مقاومتی قهرمانانه...تسلیم شد و فردیناند و ایزابل در میدان بزرگ شهر زانو زدند و خدای را سپاس گفتند که پس از 781 سال، اسلام را از اندلس برانداخته اند. هفت ماه بعد، در اوت 1492 یک ماجراجوی دریایی ایتالیایی به نام کریستف کلمب از سوی ایزابل و فردیناند راهی سفری دور و دراز شد تا با غارت هند افسانه ای، گنجینه انباشته حکمرانان آزمند اروپا را انباشته تر سازد. کلمب، بی آنکه خود بداند، قاره امریکا را «کشف» کرد(!!!) و در بازگشت افتخاری دیگر (از نوع افتخارات پیشین که همراه با چپاول و غارتگری و کشتار وسیع بومیان منطقه بود) بر افتخارات ایزابل و فردیناند افزود.  در این زمان، مانوئل ثروتمند، شاه حریص پرتغال، با رشک، نظاره گر پیروزی های ایزابل و فردیناند بود. همو بود که به سان همتایان اسپانیایی اش واپسین بقایای تمدن اسلامی را در غرب اروپا به خاک و خون کشید. دربار پرتغال که پیش تر، هنری دریانورد را راهی دریاها کرده و تجارت جهانی برده را بنیان نهاده بود، نمی خواست در این مسابقه تاراجگری عقب بماند.  مانوئل، پنج سال پس از سفر کلمب، واسکوداگاما را راهی دریاها کرد. گاما در سال 1498 به سواحل هند رسید، بدین سان، تاریخ، فصلی نوین را گشود که سال 1492 مبدأ آن است، سال سقوط غرناطه و کشف امریکا. این حوادث نقطه عطفی در تاریخ تمدن بشری است و آغاز ظهور و پدیده ای که زرسالاری جهانی نامیده می شود. این است سرآغاز داستان ما!  کریستف کلمب، واسکوداگاما، پدرو آلوارس کابرال (که همراه گاسپار یهودی و با هدف تسخیر شرق راهی هند شد و البته در 22 آوریل 1500 به برزیل رسید و متفرعنانه آن را تصرف کرد و نامش اکنون در کتاب های علمی به عنوان کاشف برزیل، جایگاهی افتخارآمیز دارد) و در ادامه، فرانسیسکو المیدا و آلفونسو دالبوکرک (کسی که تاریخ نگاران غربی، با افتخار، او را نخستین فردی می دانند که پس از اسکندر مقدونی، یک امپراتوری اروپایی در شرق بنا کرد) و ده ها ژنرال ماجراجو و غارتگر دیگر، با چپاول ملت هایی که به زعم آنها، بی تمدن و بی فرهنگ بودند (و بایستی بابت این چپاول و دست اندازی ظالمانه که به آشنایی آنان با انسان های متمدن غربی انجامید، از دربار اروپاییان سپاس گزار باشند)، تاریخ جهان را وارد عرصه ای کردند که در اروپای عقب مانده، ولی بی بضاعت، کوه هایی از ثروت دزدی انباشته شد.  در سده هفدهم، امپراتوری مستعمراتی پرتغال به دربار دیگر کشورهای اروپایی به ویژه انگلستان و هلند انتقال یافت و جیووانی کابرتو که ناسیونالیست های انگلیسی او را جان کابوت می نامند، در سال 1497 راهی هند شد تا راه کلمب و گاما و کابرال و دیگران را ادامه دهد. وی به جزیره کیپ برتون در نوا اسکاتیای کانادا رسید و آن را تصاحب کرد و این در زمانی است که در انگلیس، الیزابت اول، ملکه انگلیس (که پروفسور راوس وی را زن رنسانس می نامد) حکومت می کرد. شرافتمندانه ترین راهی که الیزابت برای تأمین مخارج دربار خود انتخاب کرده بود، مشارکت با دزدان دریایی بود. سر جان هاوکینز و سر فرانسیس، نزدیک به چهار دهه سگ های درنده الیزابت در دریاها به شمار می رفتند. علاوه بر راهزنی دریایی و تجارت برده، سومین زمینه فعالیت الیزابت، توسعه طلبی ماوراء بحار بود و بدین ترتیب، در دوران الیزابت، انگلیس هم وارد این گونه اکتشافات دریایی شد. سپس فرانسه و هلند و آلمان هم به تکاپو افتادند و در امتداد این مسیر، کمپانی هند شرقی تأسیس شد و در سده هفدهم، امریکاییان هم به صورت جدی وارد عرصه فعالیت کمپانی هند شرقی انگلیس شدند.  دوران نوین تاریخ غرب (از سده شانزدهم به بعد) حیات خود را از دو پدیده پلانتوکراسی و تجارت ماوراء بحار می گیرد. «پلانتو کراسی؛ یعنی اقتصادی که بر شالوده کشتزارهای بزرگ مستقر املاک اروپاییان در جزایر و سواحل قاره امریکا و خاور دور استوار شد، اقتصادی بود مبتنی بر نیروی کار انبوه مردمی که از قاره امریکا به بردگی گرفته می شدند و بر این شالوده بود که اروپا در دو سده هفدهم و هجدهم میلادی، بزرگ ترین نظام برده داری تاریخ بشری را برپا کرد.» تاریخ برده داری رنسانس غرب، فراز و نشیب هایی دارد که از آن می گذریم و فقط به آمار محافظه کارانه ای که خود پژوهشگران غربی ارائه کرده اند، بسنده می کنیم: ... مانینگ (محافظه کار) در مجموع، کل کسانی را که در دوران برده داری از قاره آفریقا به قاره امریکا صادر شدند، 18 میلیون نفر می داند... . از نیمه سده هجدهم تا نیمه سده نوزدهم، به طور متوسط، سالیانه 60 هزار برده از سواحل غربی آفریقا صادر می شد. باید توجه داشت که این آمار، بردگانی را که در حوزه قاره آفریقا به کار گرفته می شدند و یا برای کارهای شاق به سواحل و جزایر آسیا منتقل می شدند، دربرنمی گیرد.  با این توصیف ها، رفته رفته درمی یابیم که چرا به تصاحب و تملک ظالمانه سرزمین ها، عبارت «کشف» گفته می شود. در واقع، انسان های بومی مناطق امریکا و شرق به ویژه آفریقا، انسان به شمار نمی آمدند. بنابراین، ماجراجویان غربی این گونه تلقی می کردند که «معدن برده» کشف کرده اند. این چیزی است که در تاریخ این گونه به اصطلاح اکتشافات، به وضوح دیده می شود.  شاید خواننده این متن تصور کند که نویسنده فراموش کرده است که پژوهش وی درباره چه موضوعی است. حال آنکه این گونه نیست. از همان سطر اول، تلاش نویسنده هرچه آشکارتر ساختن کارکرد رسانه ها در این زمینه بوده است. نگارنده در روزهایی که مشغول نوشتن این اثر بود، هنگام سخنرانی در یکی از دانشگاه ها، با مسئله ای برخورد کرد که عمق فاجعه ای را که رسانه های غرب در تحریف تاریخ استعمار و برده داری به وجود آوردند، تا حدی منعکس می کند. نگارنده پس از پایان سخنرانی (که ربطی هم به موضوع استعمار برده داری نداشت و به نقد «علم جدید» می پرداخت) با اعتراض یک دانشجو روبه رو شد که می گفت: «اسلام برده داری را رواج می دهد و جایز می شمارد، ولی غرب با آن مبارزه می کند و مسلمانان معاصر نیز مبارزه با برده داری را از نظام متمدن و پیشرفته غربی یاد گرفته اند.» از او پرسیدم: آیا تاریخ خوانده ای؟ گفت: نخوانده ام. پرسیدم: در مورد اسلام تحقیق کرده ای؟ گفت: خیر و پس از چند پرسش دیگر، برایم روشن شد اثر همین فیلم های سینمایی است که بعضا از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش می شود و یک قهرمان اروپایی یا امریکایی برای آزادی برده ها چه فداکاری هایی می کند و بعضا شرقی ها به ویژه عرب ها در جبهه برده داری قرار می گیرند. تماشای همین برنامه ها این چنین بر تلقی ذهنی او اثر گذارده است.  داستان رسانه و استعمار، پیچیده و پرشاخه است و در پایان همین بخش به برخی از این شاخه ها اشاره خواهیم کرد، ولی تا کلیتی از استعمار ندانیم، نمی توانیم افسونگری سینما و تلویزیون و رمان و... را در این قلمرو درک کنیم. «تا دهه های متمادی پس از انقلاب های امریکا و فرانسه، برده داری همچنان تداوم داشت و ملت هایی که این انقلاب ها را به سرانجام رسانیدند، خود، بی هیچ تغییری درگیر تجارت جهانی برده بودند. ممنوعیت برده داری به طور جدی تنها در اواخر سده نوزدهم رخ داد» و شورش های بزرگ بردگان تنها دلیلی جزئی برای این ممنوعیت به شمار می رود. حقیقت این است که زمان سوددهی برده داری در حال سپری شدن بود و نظام سرمایه سالار غرب، انباشت سرمایه های خود را در قلمروهای دیگری جست وجو می کرد. استاد عبداللّه شهبازی، دلایل دیگر لغو برده داری را این گونه بیان می کند:  1. کاهش اهمیت اقتصاد پلانت کاری و به تبع آن، کاهش سودآوری تجارت برده.  2. آغاز و اوج گیری تجارت جهانی تریاک در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم. انتقال سرمایه ها به این عرصه و تبدیل این پدیده جدید به محور اصلی تکاپوی جهانی الیگارشی مستعمراتی غرب... .  3. دگرگونی در ساختار اجتماعی و فرهنگی دنیای غرب، طی سده نوزدهم. پیدایش جوامع انبوه شهری و در پی آن تأثیر پدیده افکار عمومی بر ساختار سیاسی این کشورها.  همین عوامل به ویژه عامل سوم، ضرورت هایی را برای دنیای غرب به وجود آورد که نوع کلاسیک برده داری را کنار گذارد و به روش های پیچیده تر و استتارشده روی آورد. همان گونه که برای مسئله استعمار نیز چنین اتفاقی افتاد. از جمله برده داری های آشکارتر این دوره، برده داری جنسی است که آمار ارائه شده در کنفرانس 1991 سازمان زنان جنوب آسیای شرقی نشان می دهد فقط در طی 16 سال (از 1975 تا 1991)، دست کم 30 میلیون زن در سراسر جهان به فاحشه خانه ها فروخته شده اند. این شبکه جهانی برده داری به وسیله باندهای قدرتمند مافیایی اداره می شود.  با پایان دوران تجارت جهانی برده به شکل کلاسیک آن، توجیه و استتار این فصل سیاه از تاریخ معاصر غرب، به یکی از کارکردهای تاریخ نگاری رسمی بدل شد. در ایجاد تمدن جدید از سهم تعیین کننده میلیون ها برده ای که به قاره امریکا یا آفریقا برده شدند و همین حدود انسان هایی که در فرآیند خونین شکار برده نابود گردیدند، سخنی در میان نیست.  برای اینکه نقش رسانه به ویژه رسانه های دیداری را نسبت به واقعیت های شوم غارتگری غرب دریابیم، بهتر است آنها را دسته بندی و به برخی از آنها اشاره کنیم:  1. وسوسه و تب طلا و افسون ثروت شرق: سیل ثروتی که از مشرق زمین به سوی اروپا روانه می شد، عطشی سیری ناپذیر در کانون های سیاسی و اقتصادی اروپا برانگیخت و در فرهنگ و روان شناسی اروپاییان، اکتشاف دریایی و تجارت ماوراء بحار، جاذبه ای شگرف و رؤیاگونه یافت. «یکی از مؤثرترین روش ها، اشاعه داستان های حیرت انگیز درباره گنجینه های بی پایان و سهل الوصول مسلمانان مشرق زمین بود. افسانه هایی که در شعر و ادب فارسی در اروپای سده شانزدهم بازتاب گسترده ای یافته است. افسانه گنج های الحمراء یا داستان های شگفت هزار و یک شب (از جمله داستان زیاد) و ماجراهای جذاب (و افسانه ای) مارکوپولو درآمیخت و عطش اکتشاف دریایی و دست یابی به شرق را بیش از پیش دامن زد... . در گوشه ای از جهان، زنی کاملاً برهنه حضور داشت و شهسوار مسیح را به سوی خود وسوسه می کرد... . نام هایی که کاشفان اروپایی بر سرزمین های دیگران می نهادند نیز وسوسه انگیز بود: دماغه امید نیک، ساحل عاج، ساحل طلا و غیره. تصادفی نیست که در این دوران نام هرمز، بندر بزرگ تجاری آن دوران، چنان آوازه ای جهانگیر یافت که شاعران بزرگ اروپا، برای نمونه، جان میلتون که در کنار شکسپیر یکی از برجسته ترین چهره های ادبی انگلیس است، در منظومه بهشت گمشده چنین می سراید:  بر فراز تختی نشسته بود که در قدر و بها بر ثروت هرمز هند و جواهر و مروارید بی حسابی که دست سخاوتمند شرق به پای پادشاهان خود می ریزد، برتری داشت.  این نوع نگاه به شرق، هنوز به صورت جدی در میان غربیان وجود دارد و در همین سده گذشته با اختراع تلویزیون و سینما، آنچه به وسیله قصه ها و رمان ها و سفرنامه ها فقط تخیل بشر اروپایی را برمی انگیخت، به صورت تصویر عینی، شهوت ثروت اندوزی او را به شدت تحریک کرد و می کند. وقتی چاپ سفرنامه مارکوپولو در دوره کلمب و گاما و کابوت، وسوسه ثروت شرق را در میان خواص اروپایی برانگیخت، طبیعی است که ساخت فیلم و سریال کارتونی و غیر کارتونی مارکوپولو، بشر غربی را دچار وسوسه ای دو چندان خواهد کرد.  «پس از بازگشت کلمب، زرسالاران یهودی دربار اسپانیا، بی درنگ گزارش سفر او به هند (قاره امریکا) را چاپ و در مراکز مهم شهری اروپا پخش کردند. این اقدام در کارتون های سیاسی و تجاری اروپا اثری شگرف داشت.» بی شک، ساختن فیلم او تأثیری بسیار شگرف تر بر ذهنیت عامه انسان ها برجای گذاشت. در این میان آنچه از همه مهم تر است و با موضوع این رسانه هم خوانی بیشتری دارد، موج کارتون هایی است که از آغاز اختراع تلویزیون تا کنون، به شدت، همین تم را القا می کنند: «معابد و جزیره هایی پر از گنج و آماده برای تسخیر.» از کارتون جذاب سندباد، افسانه پنج برادر، جزیره گنج، گالیور، خانواده دکتر ارنست و ده ها سریال کارتونی دیگر گرفته تا کارتون هایی که این روزها پخش می شود مانند جنگجوی نوجوان. این شخصیت، قهرمانی است که پدر و مادرش از اروپا به آفریقا آمده و کشته شده اند و در یکی از قسمت های آن، انبار بزرگ عاج و در قسمتی دیگر، در معبدی متروک، گنج عظیمی را می یابد. همین تم، در سریال ها و فیلم های سینمایی نیز بسیار زیاد دیده می شود. از همین جا می توان دلیل علاقه غربیان به ساخت فیلم ها و سریال هایی مربوط به دریانوردی و کشف جزیره های مرموز و حوادث شگفت انگیز از این دست را تا حدودی دریافت.  2. توجیه غارتگری ها: غرب، خود را مطلق می نمایاند و خود را تنها فرهنگ و تمدن بشری معرفی می کند و با بی فرهنگ، بی هویت و بی تمدن خواندن ملت های دیگر و جوامع بشری به ویژه ملت های شرقی و آفریقایی می کوشد تا برای دست اندازی های ظالمانه خود توجیه بیاورد. از افلاطون تا کانت اندیشمندان و فیلسوفان بسیاری خواسته یا ناخواسته زمینه را برای توجیه فکری استعمار آماده کردند. مثلاً کانت، وقتی انسان ها را به مهجور و عاقل، نابالغ و بالغ و...، تقسیم کرد، بنیان های نظری استثمار انسان ها را پایه ریزی می کرد. جریان شرق شناسی نیز در برگرداندن همه آثار تمدن های شرقی و به ویژه اسلامی به یونان باستان، نقش اساسی بازی کرده است. مثلاً فلسفه دوره اسلامی را وامدار غرب باستان نشان می داده است. در واقع، یکی از روش های غربی برای ثبوت خویش را می توان جاانداختن تلقی بی ثباتی و حذف گذشته شکوهمند و نظام مند دیگران دانست.  بر خلاف تصور رایج، آفریقای پیش از اروپاییان، قاره ای وحشی و بی تمدن نبود. پ.د.کوتن، در تاریخ آفریقای یونسکو این نگرش را میراث شووینسم فرهنگی غرب می داند:  این طرز برخورد و برخورد مشابه آن، که میراث نژاد پرستی است... تمدن غربی را تنها تمدن راستین می دانست. در اواخر دهه 1960 بی. بی. سی، یک مجموعه تلویزیونی به نام تمدن ساخت که تنها به میراث فرهنگی اروپای غربی می پرداخت...، ولی بیرون راندن نامتمدن ها از قلمرو تاریخ، تنها بخشی از جنبه سنت بسیار گسترده تاریخ نگاری غرب بوده است... (و به عنوان مثال تاریخ نگاری جدید) به طور ضمنی این مفهوم را القا می کرد که موجودات برتری از اروپا آمدند و کارهایی را که آفریقاییان نمی توانستند انجام دهند، به گردن گرفتند... .  این موضوع اصلی بسیاری از تولیدات دیداری غرب بوده و هست. برای مثال کارتون ماریان را که از سیمای کودک پخش می شود، ببینید یا فیلم های سینمایی بی شماری از جمله شبح و ظلمت را بررسی کنید. آن گاه نفوذ تاریخ نگاری علمی غرب در رسانه هایش را به رسمیت خواهید شناخت. در فیلم شبح و ظلمت، قهرمان اروپایی، دو شیر درنده (شبح و ظلمت) که نماد جنبش های ضداستعماری هستند و مانع کار راه آهن شده اند، می کشد و توده مردم مظلوم استعمار شده در برابر انسان های پست و ضعیف و منفعل نشان داده می شوند که قهرمان اروپایی آنان را نجات داده است و اکنون می توانند به راحتی برای قهرمان اروپایی نوکری کنند.  3. طرح مسائل انحرافی: آنان برای تحت الشعاع قرار دادن دوران برده داری غرب، عنوان تجارت اسلامی برده را طرح می کنند و به جعل پدیده ای به نام برده داری اسلامی در قاره آفریقا دست می زنند تا فاجعه اسارت و نابودی میلیون ها انسان را فرآیندی طبیعی جلوه دهند. از نظر آقای مانینگ (از پژوهشگران دانشگاه کمبریج) «اوج تجارت اسلامی برده در سال های 1750 تا 1900 میلادی است. شاید منظور، دسته ای کوچک و حقیر دزدان دریایی خلیج فارس و شرق آفریقای تجاری است که بسیاری از آنان دلالان و کارگزاران بومی اروپاییان بودند و با الگوگیری از آنان و برای بهره برداری از این خوان گسترده به خرید و فروش غلام و کنیز دست می زدند...» بیشتر فیلم های هالیوودی، عرب ها را راحت طلب نشان می دهد که برده ها کارهای آنان را انجام می دهند. فیلم لورنس عربستان و برخی کارتون های تلویزیونی، نمونه های گویایی هستند.  این مطلب را با شیوه نگرش به قهرمانی های دروغین غربی ها در این فیلم ها در نظر بگیرید. طبیعی است کودکی که مخاطب این مجموعه برنامه هاست، در آینده، با وارد شدن به عرصه روشن فکری جامعه، در برابر نقادی هایی که نسبت به غرب می شود، موضع می گیرد و چنین می گوید: «اسلام، دین برده داری است و ما مبارزه با برده داری را از غرب متمدن و با فرهنگ آموخته ایم».  «آقای مانینگ، الغای برده داری را نتیجه اوج گیری جنبش انسان دوستانه سفیدپوستان می داند... در سال 1823م. کمیسیون ضدبرده داری در لندن تشکیل شد. انگلیسی ها به بهانه مبارزه با تجارت برده، حرکتی عوام فریبانه و شیطنت آمیز را سامان دادند. عرصه اصلی تحرک ناوگان سلطنتی مبارزه با تجارت برده، آب های خلیج فارس و شرق آفریقا و اقیانوس هند بود و دستگیری این و آن «عربِ» دریانورد به جرم «برده فروش»، محوری بود که تجارت جهانی تریاک را که به تازگی اوج گرفته بود، تحت الشعاع تبلیغات خود قرار می داد».  این گونه انحراف اذهان، برای پیشبرد اهداف استعماری، روشی است که تاکنون به شدت در نظام رسانه ای غرب دنبال می شود. نیازی نیست که غرب برای اهداف تمتع جویانه خویش به طور مستقیم، دستاوردهای سینمایی، تلویزیونی و ژورنال تولید کند. همین که به موضوع های فرعی و نامربوط و بی اهمیت تکیه کند، کافی است تا در پرتو این فرافکنی، زمینه را برای دست یابی به اهداف استعماری نوین خویش آماده سازد.  از جمله مسائل طرح شده در محصولات رسانه ای غرب، بزرگ نمایی برده داری باستان و تعمیم نمونه های یونان و رم به سراسر جهان است که نظام برده داری را یک پدیده طبیعی و همه گیر در تمامی جوامع بشری جلوه گر می سازند و بدین سان همگان را در این گناه سهیم می کنند. مثال هایی از این دست، آن قدر فراوان است که نیاز به نام بردن از آنها نیست و بیشتر فیلم های تاریخی در دامنه این موضوع قرار دارند.  4. تبلیغ نظام مدرن: بسیاری از اندیشمندان فرهیخته، بر این باورند که نظام تکنولوژیک و تمدن مدرن در واقع همان نظام برده داری است که از صورت سخت افزاری به صورت نرم افزاری تغییر چهره داده است. از نظر نگارنده، این نظریه درست است؛ زیرا اگر برده داری، همان بهره کشی غیرعادلانه (عدالت به معنای واقعی کلمه) از انسان هاست، تمدن تکنولوژیک به سبب تلقی ابزاری و کالاگونه از انسان ها و در نتیجه، «سودکشی از ارزش افزوده انسان ها،» پیچیده ترین و ظالمانه ترین نظام برده داری است. پس هر اندازه که رسانه دیداری به ثبوت نظام سرمایه داری غرب یاری رساند، به همان اندازه، در استثمار انسان ها شریک خواهد بود. البته بخش چهارم از ارتباط رسانه و استعمار (تبلیغ نظام مدرن)، عام ترین و مهم ترین موضوع در این قلمرو است و درواقع، کل این پژوهش، به نوعی به این موضوع مربوط می شود و فقط به همین جمله بسنده می کنیم که «حضور و نقش آفرینی رسانه ها، به ویژه رسانه های بصری برای تمدن غرب، حیاتی است». |